بحث خلقیات ایرانی چقدر واقعی است؟-۲

استبدادپذیری یا اقتدارگرایی؛ یک صورت‌بندی غلط از جامعه ایرانی

علی عسگری
خبرنگار

ژانر خلقیات ما ایرانیان از ابتدا با رویکردی انتقادی و در پاسخ به پرسش محوری «ما چرا عقب افتادیم؟» تولد یافت. این ژانر خصوصا در دهه‌های گذشته، با مسلح شدن به ادبیات توسعه تلاش داشته است تا فرهنگ مردم ایران را عامل عقب‌ماندگی کشور معرفی کند. یکی از جدی‌ترین صورت‌بندی‌ها در زمان معاصر، فهم فرهنگ کشور در ذیل انگاره کلی استبدادپذیری یا اقتدارگرایی است. در این انگاره فرهنگ ایرانی به‌واسطه زیست چندهزارساله در ذیل حکومت‌های استبدادی، حاوی اوصافی ضدتوسعه‌ای شده است که بازگشت همه آنها به مساله استبدادزدگی است. دکتر محمود سریع‌القلم و حسن قاضی‌مرادی به‌طور خاص دو شخصیت برجسته در این حوزه هستند که آثار مختلفی را با این رویکرد نگاشته‌اند. در این بخش مطالعه‌ای انتقادی از صورت‌بندی ارائه‌شده از جامعه ایرانی در نظرگاه این دو شخصیت انجام داده‌ایم.

۹ محمود سریع‌القلم

سریع‌القلم را می‌توان از پیگیرترین متفکران این حوزه دانست. کتاب‌های مختلف وی شامل «اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار»، «اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی»، «فرهنگ سیاسی ایران» و «عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران» همگی به دنبال بسط ایده‌ای بوده‌اند تحت عنوان «مکتب تحول شخصیت ایران». رویکرد سریع‌القلم در این آثار درواقع مبتنی بر سه پیش‌فرض است: نخست آنکه سیاست بر دیگر ابعاد زندگی انسان سایه افکنده است، در ثانی فرهنگ سیاسی ما ایرانیان تحت تاثیر ساختار سیاسی استبدادی بار آمده و در مرحله سوم، توسعه در این کشور مادامی که این فرهنگ اصلاح نشود محقق نخواهد شد لذا مبتنی بر این سه پیش‌فرض است که سریع‌القلم به بحث از فرهنگ استبدادی ما ایرانیان می‌پردازد. برای روشن شدن بیشتر بحث گزارشی از برخی از آثار وی ارائه خواهیم کرد.

الف. فرهنگ سیاسی ایران: این اثر به‌نوعی توضیحی جامع از ایده فرهنگ استبدادی ما ایرانیان ارائه می‌کند. وی در نقاط مختلف کتاب، اثرات فرهنگ استبدادی را به بحث می‌گذارد. برای مثال «عدم تفاهم»، «وفاداری فقط به فرد»، «احساسی و هیجانی»، «استفاده کم از تدبیر و عقلانیت»[۱]، «عدم پذیرش تفاوت‌های فکری یکدیگر»، «زندگی کردن با غریزه و مشتقات آن»، «مشکل داشتن با نقد و لذت بردن از مدح»، «ناتوانی از به پا کردن سیستم»[۲]، «فرهنگ سوءظن»، «فردگرایی منفی»، «نگرانی از اجماع نظر»[۳] و مسائل مختلف دیگر را برآمده از فرهنگ استبدادپذیری می‌داند که به‌واسطه زیست چندصدساله در دل ساختارهای استبدادی بر نهان فرهنگ ایرانی حاکم شده است. البته که فهرست اوصاف مدنظر بسیار بیشتر از موارد فوق بوده و در اینجا برای رعایت اختصار مقدار محدودی را ذکر کردیم.

ب. اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار: این اثر به‌نوعی دنباله کتاب پیشین در فهم شخصیت انسان ایرانی است. سریع‌القلم در ابتدای کتاب اقتدارگرایی را به نقل از هانا آرنت این گونه تعریف می‌کند:

«اقتدارگرایی از ریشه اقتدار به دست می‌آید و در آن مسلط شدن به شخصیت، آرا و زندگی انسان‌ها اصالت دارد. در این روش مدیریت، فردیت و اصالت فردی انسان‌ها از آنها گرفته می‌شود و از انسان‌ها وفاداری تمام، نامحدود، بی‌چون‌وچرا و دگرگونی‌ناپذیر انتظار می‌رود. برای آنکه وفاداری تام تحقق یابد هرگونه محتوا، اندیشه و تفکر ممنوع می‌شود تا وفاداری به فرد در فضایی از «توهمات» امکان‌پذیر گردد.»[۴]

از منظر وی: «اقتدارگرایی افراد یک جامعه را مجبور می‌کند تا با همه امور و اندیشه‌ها موافقت کنند. فرهنگ نقد و امنیت پس از نقد، فرهنگ گفت‌وگو و امنیت پس از گفت‌وگو، خارج از نظام اقتدارگرایی است. ایرانیان ناخواسته از اختلاف و تفاوت ناخرسند می‌شوند، هرچند در ظاهر نشان ندهند ولی در «ژن اقتدارگرایی» خود عموما تمایل دارند تقریبا هر آنچه می‌گویند و انجام می‌دهند را دیگران قبول یا تایید نمایند.»[۵] سریع‌القلم در این اثر نیز رویکردی تاریخی داشته و بر آن است که به‌واسطه توالی چندهزارساله حکومت‌های اقتدارگرا که تنها مبتنی بر قدرت ایلی و طایفه‌ای روی کار آمده‌اند، ایرانیان به اصطلاح دارای ژن اقتدارگرایی شده‌اند. وی بر همین اساس در کتاب مذکور مجدد بیش از چهل وصف درخصوص ما ایرانیان را از اقتدارگرایی استخراج می‌کند. «ضعف در تشکل»، «ضعف در چانه‌زنی»[۶]، «فرهنگ تملق»، «فرهنگ غیرواقعی»، «رفتار فاقد اصول و مبانی»[۷] و... ازجمله دیگر اوصافی است که به شخصیت انسان ایرانی نسبت داده می‌شود.

ج. عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران: یکی دیگر از آثار جدی و برجسته سریع‌القلم در این خصوص، کتاب عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران است. این کتاب درواقع حاصل مقالات و گفت‌وگوهای وی است که در قالب یک مجلد مستقل به بازار عرضه شد. مقاله نخست این اثر تحت عنوان «مکتب تحول در شخصیت ایرانی» اثر قابل توجهی است که در این بخش به آن می‌پردازیم. وی در این بخش کوچک نزدیک به شصت وصف از جامعه ایرانی ارائه می‌کند که برخی از آنان را ازنظر خواهیم گذراند: «خلقیات استبدادی»، «نمی‌توانیم باهم کار کنیم»، «نمی‌توانیم از هم حمایت کنیم»، «عکس‌العمل تندبه‌نقد»، «تعریف کردن بیجا»، «زود عصبانی می‌شویم»، «تغییر دائم نظر»، «خیلی حرف می‌زنیم»، «خیلی کم فکر می‌کنیم»، «در قضاوت منصف نیستیم»، «صبر نداریم»، «همه چیز را باهم می‌خواهیم»، «با اعتقاد پشت چراغ قرمز نمی‌ایستیم»، «هیچ کس را قبول نداریم» و...[۸]

سریع‌القلم روحیه استبدادی ما را همانند فضایی حاکم بر کلیت جامعه ایرانی می‌داند که در آن، روشنفکر و ضدروشنفکری همه در آن شریک هستند:

«در دو قرن گذشته مرتب ساختارهای اجتماعی و نظام سیاسی عوض کرده‌ایم، ولی شخصیت مخالف توسعه و قبیله‌ای ما همچنان باقی‌مانده است. در کشور ما، هرچند گروه‌های مختلف با افکار گوناگون وجود دارند جالب توجه این است که این افکار مختلف منتهی به خلقیات و شخصیت متفاوت نشده است و درواقع با شرایطی روبه‌رو هستیم که گروه‌های مختلف اما با شخصیت‌های مشترک با یکدیگر رقابت می‌کنند. به عبارت دیگر، افکار مدرن داریم ولی شخصیت غیرمدرن است. در جامعه ما تمایل برای تبعیت وجود دارد، استدلال و منطق فرد مهم نیست؛ خود فرد مهم است. خلقیات استبدادی استدلال و منطق را می‌بلعد و کنار می‌زند.»[۹]

خلاصه و جمع‌بندی: به نظر مرور سه اثر فوق برای درک تصویر سریع‌القلم از جامعه ایران کفایت می‌کند. لیست این آثار را می‌توان به بیش از این تعداد رساند. برای مثال کتاب «اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی» نیز در چنین فضایی نگاشته شده اما برای پرهیز از اطناب، از شرح آن خودداری می‌کنیم. در مقام خلاصه و جمع‌بندی باید گفت که سریع‌القلم در مجموعه این آثار پیرامون موضوعی محوری تحت عنوان منش ملی ایرانیان سخن می‌گوید. وی به نحو کلی فضای حاکم بر منش ملی ما را فضای قبیله‌ای و قومی وصف می‌کند. این فضا تحت تاثیر زیست در سایه آمدوشد مداوم اقوام مختلف که تنها با تکیه بر قدرت قومی و پایگاه قبیله‌ای خود عرصه سیاست را قبضه کرده‌اند به وجود آمده است. به‌عبارت‌دیگر ساختار سیاسی کشور که مبتنی بر استبداد عشیره‌ای و قبیله‌ای صورت‌بندی می‌شده، فرهنگ سیاسی ما را نیز استبدادزده بار آورده و درنتیجه ما به لحاظ خلقی، شخصیت استبدادی و استبدادپرور داریم. اشتراک در این شخصیت نسبتی نیز با گروه‌های مختلف اجتماعی همچون روحانیون، روشنفکران و... ندارد، بلکه حتی در میان مدرن‌اندیشان جامعه که به دنبال رهایی از سنت هستند نیز وجود دارد. نمودهای چنین شخصیتی را می‌شود در اوصاف مختلفی مشاهده کرد که ما ذیل هر کتاب تلاش داشتیم بخشی از آنها را معرفی کنیم. اوصافی که جمیع آنان در آثار سریع‌القلم بیش از دویست وصف از جامعه ایرانی به دست می‌دهد. سریع‌القلم شخصیت استبدادی ایرانی را نقطه مقابل توسعه قرار داده و معتقد است تا هنگامی که این شخصیت دگرگون نشود، توسعه رخ نمی‌دهد.

۹ تناقضات درونی یک نظریه‌پرداز

ما در اینجا قصد بررسی یک‌به‌یک ادعاهای سریع‌القلم پیرامون جامعه ایرانی را نداریم، چه اینکه چنین امکانی نیز از اساس وجود ندارد، چراکه در بسیاری از موارد ادعاهای صورت‌گرفته پیرامون مفهوم عامی تحت عنوان شخصیت ایرانی بدون هیچ‌گونه دلیل و صرفا به‌نحو توصیفی ارائه شده است، از همین رو امکان بررسی ادله و مدارک پشتیبان این نظریات وجود نداشته و لذا در بهترین حالت می‌توان نظریه پشتیبان یا چهارچوب نظری نگارنده را به بحث گذاشت. نخستین مطلب درخصوص ایده دکتر سریع‌القلم تناقضات درونی نظریه است. دیدگاه وی حاصل انباشت تجربیات مختلف جامعه ایرانی در راه توسعه است. ما درواقع طی تکاپوهای صدسال گذشته خودمان توانسته‌ایم از منظر شاخص‌های کمی اقتصادی همچون درآمد سرانه، نرخ سواد، امید به زندگی، میزان شهرنشینی، صنعتی شدن و... توفیقاتی را به دست بیاوریم، اما برخی از مشکلات جامعه ایرانی پابرجا بوده و از همه مهم‌تر، منطق عملکرد جامعه براساس سنت‌های اسلامی و ایرانی پیش می‌رود، لذا این نظریه‌پردازان در راستای پاسخ به این پرسش که چرا مدرن نشده‌ایم و باید چه کنیم تا مدرن شویم به مقوله فرهنگ و ازجمله فرهنگ سیاسی توجه کرده‌اند. سریع‌القلم در آثار مذکور فرهنگ سیاسی را عامل تحولات و نیل جامعه به سمت توسعه می‌داند، اما با این حال در فصل آخر کتاب فرهنگ سیاسی ایران تحول اقتصادی را شرط توسعه ایران معرفی می‌کند. وی از طرفی بر لزوم تحول در فرهنگ جامعه تاکید داشته و به اصطلاح توسعه از پایین همراه با تشکیل جامعه مدنی را خواستار است، اما از طرف دیگر نخبگان را مخاطب خود دانسته و بار توسعه کشوری را بر دوش نخبگان می‌اندازد.

اشکال جدی دیگر سریع‌القلم در این مباحث، ناتوانی از نشان دادن ربط مستقیم توسعه با مباحثی است که تحت عنوان شخصیت انسان ایرانی معرفی می‌کند. وی بر آن است که شخصیت انسان ایرانی به دلیل دارا بودن خصالی که بحث از آنها گذشت، ضد توسعه است؛ این به این معناست که نقطه مقابل این شخصیت انسان ایرانی یعنی شخصیتی که در خود کشورهای غربی شکل گرفته شخصیت متناسب با توسعه است. به‌عبارت‌دیگر سریع‌القلم از طریق مقایسه ایران با کشورهای توسعه‌یافته به این بحث رهنمون شده که کدام شخصیت مناسب توسعه و کدام شخصیت مناسب توسعه نیست و نه از طریق بحثی قیاسی و مستدل. برای مثال سریع‌القلم باید بتواند این موضوع را اثبات کند که میان زود عصبانی شدن، دروغ گویی، صبوری نکردن، تغییر نظر دائمی و ده‌ها صفت دیگر با توسعه ارتباط مستقیم وجود دارد؛ به این معنا که کاهش اینها در جامعه منجر به توسعه‌یافتگی و افزایش آنها منجر به کاهش توسعه می‌شد. این در حالی است که هیچ بحث مستدل و مستندی در این خصوص صورت نگرفته و البته چنین به نظر می‌رسد که اصلا امکان صورت گرفتن آن وجود ندارد؛ چراکه می‌توان چنین گفت که کاهش یا افزایش خصال فوق، نه علت توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی بلکه معلول آن هستند. از طرف دیگر برای آنکه ما یک کشور را متصف به اوصاف فوق بدانیم هیچ ملاک و ضابطه‌ای وجود ندارد. برای مثال با چه ملاک و ضابطه‌ای ما شخصیت انسان ایرانی را دروغ‌گو، بی‌صبر، بی‌ضابطه و... معرفی می‌کنیم اما شخصیت انسان انگلیسی، فرانسوی و... این گونه نیست؟ اگر مردم یک جامعه چه تعداد در طول روز مرتکب این رفتارها بشوند به آن متصف می‌شوند؟ همان گونه که مشاهده می‌کنید فقدان هرگونه ضابطه و ملاک که قابلیت راستی آزمایی به نظریه را بدهد در مباحث دکتر سریع‌القلم وجود ندارد، لذا به نظر مباحث دکتر سریع‌القلم تحت عنوان «مکتب تحول در شخصیت ایرانی» بیش از آنکه یک نظریه علمی باشد، یک دردِدل غیرعالمانه و غیرفنی است که متاسفانه به آثار مکتوب را یافته و در قالب نظریه علمی طرح می‌شود. البته ما در نقد فضای کلی حاکم بر این نظریات که تحت عنوان «خودشرق‌شناسی» از آن یاد می‌کنیم نیز سخنانی را خواهیم گفت اما از آنجا که این نقد فراگیر بوده و نظریه‌پردازان دیگر همچون «حسن قاضی‌مرادی» را نیز دربرمی‌گیرد، نخست به طرح مباحث آنان پرداخته و درنهایت به نقد کلیت فضای بحث خواهیم پرداخت.

۹ حسن قاضی‌مرادی

حسن قاضی‌مرادی متفکر دومی است که در این مجال به بررسی آثار وی خواهیم پرداخت. قاضی‌مرادی از نویسندگان پرکار حوزه روانشناسی اجتماعی مردم ایران است که بیشتر آثار وی در پاسخ به پرسش محوری «چرا عقب مانده‌ایم؟» طراحی شده‌اند. در این زمینه می‌توان کتاب‌های مختلفی از وی نام برد؛ آثاری همچون «شوق گفت‌وگو، گستردگی فرهنگ تک‌گویی در میان ایرانیان»، «در پیرامون خودمداری ایرانیان»، «استبداد در ایران»، «در فضیلت مدنیت، نگاهی به نامدنیت‌های سیاسی و اجتماعی در ایران»، «در ستایش شرم»، «تأملی بر عقب‌ماندگی ما»، «کار و فراغت ایرانیان» و... همگی درصدد وصف جامعه ایرانی از دریچه کلان روایت پرسش از عقب‌ماندگی جامعه ایران هستند. در ادامه شرح مختصری از برخی از آثار قاضی‌مرادی را برای آشکار شدن بیشتر بحث ارائه خواهیم کرد.

الف. پیرامون خودمداری ایرانیان: قاضی‌مرادی با تعریف خودمداری به گرایش انسان به زندگی در محدوده رفع نیازها و تحقق منافع و مصالح شخصی و خصوصی بی‌واسطه آنی و فوری مرز مشخصی بین آن با فردگرایی قائل می‌شود. سپس به‌دنبال علت پدیدآورنده فردگرایی، استبداد را مطرح و نهایتا عنوان می‌کند خودمداری و استبداد رابطه دیالکتیکی، یا به بیان خود رابطه وحدت و تضاد با هم دارند. خودمداری هم استبداد را تقویت می‌کند و هم آن را به مبارزه می‌خواند، اما مادامی که خودمداری پابرجاست، اضمحلال هر استبدادی به تولد استبدادی دیگر می‌انجامد. برخی از اوصافی که قاضی‌مرادی در این اثر به منش ملی یا شخصیت ما ایرانیان منتصب می‌کند به شرح زیر است:

«سیطره ناامیدی»، «پناه بردن به خودمداری»[۱۰]، «نداشتن هویت فردی و اجتماعی»، «عدم پایبندی به هرگونه معیار، ارزش و غایت»، «استفاده ابزاری از دیگران»، «غیبت خصلت اجتماعی در مناسبات»[۱۱]، «خودخواهی»، «استثمار»، «دشمنی»، «بدگمانی»، «دیگرنمایی یا دروغ»[۱۲]، «بربریت خودخواهانه»[۱۳]، و... بسیاری از اوصافی هستند که به باور قاضی‌مرادی، ناشی از روحیه خودمداری ایرانیان که خود متأثر از استبداد طولانی تاریخی بوده است در درون ما وجود دارد.

قاضی‌مرادی در این اثر علاقه‌ای به ارائه مباحث روش‌شناسانه و داده‌های علمی ندارد، وی تنها به ذکر برخی از نقل‌قول‌های اندیشمندان غربی همچون هگل و مارکس پیرامون شخصیت انسان شرقی (که خود همین دیدگاه‌ها مملو از ایده‌های شرق‌شناسانه هستند) کفایت کرده و نهایتا چند داده کلی تاریخی را ذکر می‌کند.

ب. استبداد در ایران: کتاب دیگری که در این مجال به آن متعرض می‌شویم اثر «استبداد در ایران» است. دو سال پس از چاپ کتاب خودمداری ایرانیان قاضی‌مرادی استبداد در ایران را آماده چاپ می‌کند. همان‌طور که دیدیم، استبداد متغیّر کلیدی بحث او در خودمداری بود. وی این بار استبداد را در مرکز توجه قرار داده اما ضمنا از پرداختن به ویژگی‌های منش ملی ایرانیان نیز غافل نبوده است. کتاب در ۴ فصل تنظیم‌شده؛ فصل اول با عنوان توجیه حکومت استبدادی به مسائلی همچون تباه کار دانستن مردم، مقابله با هرج‌ومرج، تقدیس پادشاهان و تفوّق اخلاق بر سیاست می‌پردازد. فصل دوم تحت عنوان ابزارهای سلطه استبدادی به زور مداری و غلبه‌آوری، اتکا به نیروی مزدوران، توطئه‌گری و تک‌گویی می‌پردازد. قاضی‌مرادی در فصل سوم تحت عنوان جنبه‌های اجتماعی استبداد به موضوعاتی نظیر زندگی در قلمرو تصادف، امنیت ما در گذشته و حال و وابستگی مردم به حکومت در ایران توجه می‌کند. درنهایت فصل چهارم نیز جنبه‌های تاریخی استبداد را بررسی و به موضوع عصبیت نوین در جامعه ایرانی می‌پردازد.

قاضی‌مرادی در این کتاب بر آن است که ایرانیان تحت تاثیر زیست در ذیل حکومت‌های استبدادی، اوصاف مختلفی را دارا شده‌اند. برخی از این اوصاف به شرح زیر هستند:

«قدرت‌پرستی»، «تسلیم‌طلبی و انقیادپذیری»، «بی‌تفاوتی سیاسی و اجتماعی»[۱۴]، «بی‌حقیقت زیستن»، «سترونی فکر»، «فراموش کردن»[۱۵]، «برخورد منفعلانه با زور»، «دستبوسی»[۱۶] و... ازجمله اوصافی هستند که در این اثر نسبت به کلیت جامعه ایرانی نسبت داده می‌شود. برای عینی‌تر شدن بحث، بخش‌های مختصری نیز از متن کتاب را ارائه خواهیم کرد.

قاضی‌مرادی در کتاب استبداد در ایران پیرامون نحوه مواجهه مردم ایران با زور چنین معتقد است: «ایرانی در برابر دست زور فقط برخورد افراطی و تفریطی قطع کردن یا بوسیدن را می‌توانسته متصوّر شود و باز در زندگی واقعی از آنجا که ایرانی اغلب فرصت دست بریدن نمی‌یافته متداوما به دست بوسیدن پرداخته است و این دست‌بوسی چنان بر منش ایرانیان سنگینی کرده است که بیشتر راغب شده‌اند تظلّم‌خواهی‌شان را به درگاه زور ببرند، تا خود زورمند گردند.»[۱۷]

وی همچنین درخصوص بی‌آیندگی انسان ایرانی و روحیه دم‌دمی‌مزاجی او معتقد است: «ایرانی مستغرق بی‌فردایی بوده و ناامید از هر فردایی فقط به سیر حوادث خیره می‌ماند و خود را در اینکه از هر طرف باد بیاید بادش بدهد توجیه می‌کرده است.»[۱۸]

قاضی‌مرادی دیدگاه ایرانیان پیرامون سیاست را نیز چنین معرفی می‌کند: «زورمداری و تغلب سیاسی برای مدتی بیش از دوهزار و ۵۰۰ سال نخستین تاثیری که بر ایرانیان داشت دست کم تا آستانه انقلاب مشروطیت پذیرش این نکته بود که حقیقت حاکمیت سیاسی همانا سیطره زور و تغلب است و جز این نیست.»[۱۹]

مفهوم جدی دیگری که قاضی‌مرادی در این کتاب به آن متذکر می‌شود، عصبیت نوین است. وی در این مفهوم مقصود و غرض خود از آسیب‌شناسی این‌چنین جامعه ایرانی را نمایان می‌سازد: «استفاده از مفهوم عصبیت نوین برای توضیح برخی از جنبه‌های تاریخ معاصر ایران، از جمله برای این است که تاکید شود هنوز گذار از جامعه سنتی به جامعه متجدد در ایران به انجام نرسیده است و تا با استقرار جامعه مدنی، تجدد در ایران تحکیم نیابد، رهایی از بقایای ارتجاعی جامعه سنتی ممکن نیست. امروزه ضرورت گذار به جامعه متجدّد از طریق استقرار نهادهای دموکراتیک جامعه مدنی چنان عیان گردیده که بخشی از حاکمیت سیاسی نیز مدافع آن است. دیدگاه‌هایی که از سوی رئیس جمهور خاتمی معرّف جنبش استقرار جامعه مدنی در ایران کنونی اعلام می‌گردد، مبین هوشیاری نسبت به این ضرورت تاریخی است.»[۲۰]

۹ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آثار دیگر قاضی‌مرادی نیز در چنین فضایی نگارش یافته‌اند. برای مثال وی در کتاب «در ستایش شرم»، شرم را به معنای شوریدن علیه خود معرفی نموده و آن را اکسیر نایاب جامعه ایرانی معرفی می‌کند. وی در این اثر نیز «هوچی گری»، «فروتنی ریاکارانه» و... را به‌عنوان ویژگی‌های منش ملی ما ایرانیان معرفی می‌کند.[۲۱] و یا در کتاب «کار و فراغت ایرانیان» نقدی هم نسبت به کار و فراغت ایرانیان وارد می‌کند. به باور وی ما از کار گریزان بوده و به‌اصطلاح از نان، کلفتی آن را می‌خواهیم و از کار، نازکی کار را می‌گیریم. وی همچنین بر آن است که ما هیچ استفاده درستی از اوقات فراغت خود نداریم. برخی از ویژگی‌های منش ملی ما ایرانیان در این اثر نیز به شرح زیر است: «منش دلال‌مسلکی»[۲۲]، «در محیط کار خود آکنده از حسادتیم»[۲۳]، «خسته، عبوس و غمگین»، «خو گرفتن به عجز و ناتوانی خویش»، «باری به هر جهت بودن»[۲۴] و...

اینها همگی مجموعه تصویر آشفته‌ای است که قاضی‌مرادی در آثار خود از جامعه ایرانی رسم می‌کند. وی البته که فاقد دقت‌های روش‌شناسانه و علمی بوده و حتی اگر گاه‌به‌گاه، سریع‌القلم اشتیاق دارد تا مدعیات خود را با کارهای پیمایشی جهت‌دار اثبات کند، قاضی‌مرادی حتی خود را از این مساله نیز بی‌نیاز می‌بیند. ما در ادامه و به‌طور تفصیلی‌تر به نقد این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

۹ آینه کدر شرق‌شناسی و «خودشرق‌شناسان»

برای درک بهتر چنین صورت‌بندی‌هایی لازم است تا چندخطی از شرق‌شناسی سخن بگوییم. شرق‌شناسی درواقع نه شناخت حقیقت شرق چنانچه هست، بلکه شناخت آن به گونه طفیلی تمدن غرب و درحقیقت تحقیر آن است. در شرق‌شناسی این انگاره تحقیرآمیز که غیرغربی‌ها در مرحله پیشاجامعه هستند و هنوز به عصر فرهنگ و جامعه راه پیدا نکرده‌اند، پنهان است. از همین‌روست که شرق‌شناسی در ادبیات ادوارد سعید با استعمار اعم از نو و کهنه ارتباط پیدا می‌کند؛ چراکه استعمار درحقیقت، طلب عمران است از ناحیه اقوام بدوی که در وضع فقدان جامعه و فرهنگ، در عصر بربریت خود دست‌وپا زده و اکنون توسعه را از ناحیه استعمارگران دریوزگی می‌کنند. بنابراین به‌طور خلاصه در ادبیات شرق‌شناسی، نحوی از تحقیر همراه با فهم نهفته است. برای مثال برخی از اوصافی که در شرق‌شناسی به ملل شرق نسبت داده می‌شود بسیار شبیه به ادبیات متفکرانی است که ادبیات آنان در این مجال بررسی شد. اوصافی همچون: «متفاوت با انسان منطقی و فاضل غربی»، «ساده‌لوح و زودفریب»، «دمدمی‌مزاج»، «دارای ذهن فاقد تقارن و تناسب»، «شکست‌باوری و سکوت‌گرایی»، «دارای ابهام در رفتارها و قضاوت‌ها»، «استبدادطلبی»، «دروغ‌گویی»، «اهل چاپلوسی و تملق»، «شهوت‌پرستی»، «مطیع‌بودن»، «مسئولیت‌ناپذیری» و... برخی از اوصافی هستند که در ادبیات شرق‌شناسان نسبت به ملل شرقی ارزانی می‌شود.[۲۵] ادوارد سعید در انتهای کتاب برجسته شرق‌شناسی خود، پیرامون «خودشرق‌شناسان» چنین می‌گوید:

«امروزه شرق‌شناسی شکوفاست و این به‌رغم شکست‌ها، زبان قابل سرزنش، نژادپرستی تقریبا عیان، و سازوکار عقلانی بسیار سبک و قلیل آن است. د حقیقت با توجه به اینکه دامنه نفوذ و تاثیر آن، حتی به خود شرق هم کشیده شده است، تا حدودی جای نگرانی است. صفحات کتاب‌ها و روزنامه‌های عربی‌زبان، پر است از تجزیه‌وتحلیل‌های دست‌دوم منبعث از شرق‌شناسی توسط نویسندگان عرب از مقولاتی از قبیل «فکر و ذهن عربی»، «اسلام» و «افسانه‌های دیگر.»[۲۶]

این نگرانی ادوارد سعید از «خودشرق‌شناسی» درواقع کاملا به‌جاست. امروزه نیز اگر عرصه کتابفروشی‌ها و رسانه‌ها را نگاه کنید پر است از آثار و نوشته‌هایی که در امتداد شرق‌شناسی، هر آن وصف نامطلوب را با فرض مطلوبیت فرهنگ غربی به مفهوم عامی تحت عنوان «انسان ایرانی»، «شخصیت ما ایرانیان» و... ارزانی می‌دارند. رویکرد متفکرانی همچون قاضی‌مرادی و سریع‌القلم نیز دقیقا در همان راستا بوده و درنهایت بسط ادبیات شرق‌شناسی به دست خود شرقی‌ها خواهد بود.

اشکال عمده دیگر بحث به مساله فهم جامعه ایران از منظر «علت عقب‌ماندگی» است. اکنون بحث بر سر این موضوع نیست که ما عقب‌مانده هستیم یا نه و اگر آری علت آن چیست؟ بلکه فهم اساس جامعه از این دریچه دارای اشکالات مختلفی است که در ادامه سه مورد از آنها را بیان خواهیم کرد:

الف: فهم جامعه از دریچه مساله عقب‌ماندگی در دل خود دچار نحوی از انسداد است. این رویکرد در تجربه تاریخی خود نشان داده نمی‌تواند منجر به پیشرفت جامعه ایرانی شود، بلکه درنهایت به خود مساله عقب‌ماندگی دامن زده و با بسط فضای تحقیر انسان ایرانی در جامعه، تصویر جامعه نسبت به خود را هم مشوش کرده است.

ب: فهم جامعه از دریچه مساله عقب‌ماندگی در دل خود یکسان انگاری جوامع را به‌عنوان پیش‌فرض حمل می‌کند. این چهارچوب در دل خود بر این باور است که همه جوامع بر یک محور خطی تاریخ حرکت نموده و درنهایت همه سرنوشتی را خواهند داشت که مدرنیته در اروپا رقم زد، لذا چنین انگاره‌ای خود بر مرجعیت تمدن غرب و دنباله‌روی دیگران دامن خواهد زد.

ج: فهم جامعه ایرانی از دریچه مساله عقب‌ماندگی ناتوان از ارائه تصویر حقیقی جامعه است. قطعا برای دستیابی به رشد و پیشرفت باید جامعه را شناخت و در این شناخت قطعا باید نقاط ضعف آن را نیز شناسایی کرد، اما این غیر از فهم جامعه به‌عنوان یک مشکل و نقطه‌ضعف بزرگ است. چنین چهارچوبی درحقیقت برای خود استنادات تجربی را نیز جعل کرده و شاخص‌سازی می‌کند. برای مثال همه به میزان خشونت و دروغ‌گویی در جامعه ایرانی توجه می‌کنند، اما آیا در فهم جامعه ایرانی مسائلی همچون گرم بودن روابط اجتماعی، بالابودن میزان صله ارحام و خانواده‌محوری، تقدس کانون خانواده و مذمت طلاق و زندگی به‌صورت تنهایی، حساسیت نسبت به دردهای همنوعان، حساسیت بالای جامعه نسبت به فساد، بی‌عدالتی و ده‌ها صفت دیگر به بحث و بررسی گذاشته می‌شوند؟ همه این غفلت‌ها باعث می‌شود تا ما شناختی اشتباه از جامعه ایرانی به دست بدهیم که درنهایت برخلاف تمام پیش‌بینی‌های ما عمل می‌کند.

این چهارچوب اشتباه حتی در مسائل تاریخی نیز به‌شدت ذهن را دچار سوگیری کرده و از مشاهده حقایق غافل می‌کند. برای مثال چرا این متفکران بیش از دو قرن جنبش فعال مردم مسلمان در ایران را یا ندیده یا تفسیر به رأی می‌کنند؟ اگر ملت ایران به اصطلاح استبدادپذیر هستند پس چرا در طی دو قرن گذشته، ما شاهد جنبش‌های مختلفی همچون جنبش ضداستعماری جنوب، جنبش آیت‌الله بلادی بوشهری علیه استعمار انگلیس، جنبش تنگستان و رئیس‌علی دلواری، جنبش سید شفتی در اصفهان، جنبش لغو قراردادهای استعماری رویترز و رژی، جنبش میرزا مسیح مجتهد تهرانی و واقعه گریبایدوف، جنبش جنگل و نهضت میرزا کوچک‌خان، جنبش مشروطه و عدالتخانه، جنبش و نهضت ملی شدن صنعت نفت و ده‌ها جنبش دیگر هستیم؟

نکته مهم‌تر اما پیرامون انقلاب اسلامی است. این نظریات لازم است تا از لفافه بیرون آمده و نظر خود پیرامون انقلاب اسلامی را به نحو صریح‌تر بیان کنند. مگر نه آنکه بنابر فرض خود دکتر سریع‌القلم، فرهنگ سیاسی متأثر از ساختار سیاسی است. پس اکنون که ساختار سیاسی از استبدادی به جمهوریت تغییر مسیر داده، پس فرهنگ سیاسی نیز متأثر از آن دگرگون شده است. لذا بحث از فرهنگ استبدادی مردم از اساس مردود است. نکته آخر درخصوص این اظهارنظرها درواقع آن است که این آثار نشان از روحیه استبدادی خود نگارندگان آن دارد. از آنجا که حرکت جنبش مردم مسلمان ایران پس از مبارزه‌ای دویست ساله به پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی تبدیل شد، نتیجه به‌دست‌آمده به مذاق روشنفکری ما خوش نیامد، لذا نوک تیز انتقادات خود را به سمت مردمی گرفتند که علاقه نداشتند به مسیری که روشنفکری برای آینده کشور ترسیم می‌کند بروند. از همین‌رو درنهایت استبداد رأی شروع به تخریب چهره جامعه و فرهنگ ایرانی-اسلامی کرده‌اند.

۹ پی‌نوشت

۱- محمود سریع‌القلم: فرهنگ سیاسی ایران. ص ۱۱
۲- همان، ص ۱۶
۳- همان، ص ۶۶
۴- محمود سریع‌القلم: اقتدار گرایی ایرانی در عهد قاجار، ص ۲۶
۵- همان، ص ۱۵
۶- همان، ۱۹
۷- همان، ۴۸
۸- محمود سریع‌القلم: عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، صص ۲۸-۲۴
۹- همان، ص ۲۳
۱۰- حسن قاضی مرادی: پیرامون خودمداری ایرانیان، ص ۱۴
۱۱- همان، ۳۰
۱۲- همان، ۵۵
۱۳- همان، ۹۰
۱۴- حسن قاضی مرادی: استبداد در ایران، ص ۳۳۱
۱۵- همان ۲۵۸
۱۶- همان، ۱۵۶
۱۷- همان، ۱۵۶
۱۸- همان، ۲۸۹
۱۹- همان، ص ۱۵۴
۲۰- همان، ۳۶۷
۲۱- حسن قاضی مرادی، در ستایش شرم. ص ۹۵
۲۲- حسن قاضی مرادی: کار و فراغت ایرانیان، ص ۴۸
۲۳- همان، ۸۴
۲۴- همان، ص ۱۴۷
۲۵- آرمین امیر: ره افسانه زدند، ص ۵۳
۲۶- ادوارد سعید، شرق شناسی. ص ۵۷۵